تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

وابستگى جهان به امام زمان عليه‌السلام

نويسنده: آية الله العظمى لطف الله صافى گلپايگانى

## مقدمه ناشر

بسم الله الرحمن الرحيم

صلى الله عليک يا ولى العصر ادرکنى

درک مفهوم وابستگى جهان به وجود امام - عليه‌السلام براى ما - که در هر جزئى از اين جهانيم - امرى بس حياتى است وبى شک بدون فهم صحيح جهات مختلف اين وابستگى، جايگاه راستين خود را نسبت به امام زمان خويش نخواهيم يافت.

رساله کوتاه وپر مايه اى که پيش روى داريد - تا آنجا که ما مى دانيم - تنها نوشته مستقلى است که به تبيين جهات اين وابستگى وغور وتفحص در اطراف آن پرداخته است ولذا است که اين مؤسسه اقدام به نشر وپخش مجدد اين اثر - که قبلا در مجموعه اى به نام خورشيد پنهان در نيمه شعبان 1401، منتشر شده - مبادرت ورزيده است. البته ناگفته نماند که در اين چاپ، مطالب معتنا بهى از سوى مولف محترم - دام ظله - به رساله افزوده شده است. اميدواريم با مطالعه اين نوشته آشنايى بيشتر وعميق ترى با مقام اولياى الهى يافته، نسبت خويش را با امام زمان، حضرت بقيه الله الاعظم - ارواحنا فداه - بهتر از پيش بيابيم.

آرى، بدون ترديد، اگر مى دانستيم او کيست، توجه وتذکرمان به ساحت اقدسش ديگرگونه بود وخود نيز اين گونه نبوديم که اکنون.

«والسلام على سبيل الله الذى من سلک غيره هلک.»

ربيع الثانى 1402 بهمن ماه 360

## پيشگفتار

بايد توجه داشت که اصل وابستگى سائر ممکنات به وجود امام - سلام الله عليه - وچگونگى آن ومسائل مشابه آن را، دانشمندان وعلماء حکمت وعرفان با دلائل عقلى وفلسفى وعرفانى اثبات کرده اند، چنانکه بوسيله وحى وخبر آنان که با عالم غيب ارتباط واتصال دارند واز غيب عالم وعلم کتاب وروابط نهانى وپنهانى ممکنات با يک ديگر، بإذن الله تعالى وبه عنايت ولطف او، مطلع مى باشند نيز ثابت است وطبق همين اطلاعاتى که ايشان بما مى دهند، فرضا دليل على مستقل هم نباشد، به آنچه خبر مى دهند اعتقاد پيدا مى کنيم،

زيرا براى تحقيق اين گونه موضوعات - به خصوص تفاصيل آن - راهى مطمئن تر وباور بخش تر از وحى واخبار انبياء واوصياء آنها نيست (1) چنانکه وجود ملائکه واصناف آنها وماموريت ها ومداخلاتشان در عالم وتصرفات وارتباطاتى که با تنظيم عالم دارند، بر حسب قرآن مجيد واحاديث شريفه ثابت ومسلم است وهر کس به نبوت و وحى و قرآن مجيد و رسالت حضرت رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مومن باشد، به آن نيز ايمان دارد، زيرا ايمان به صدق انبياء ووحى وانباء واخبار آنها، قابل تبعيض نيست. بنابر اين در اين موضوع نيز اين راه شناخت مورد استناد وکمال اعتماد ويقين آور واطمينان بخش است.

بر حسب رواياتى که در تفسير بعضى از آيات قرآن مجيد وارد شده وهم چنين رواياتى که مستقلا روايت شده، وابستگى جهان به وجود امام عليه‌السلام ثابت است وهر چند بعضى از اين روايات به وابستگى بعضى از اين عالم مثل زمين، بيشتر دلالت نداشته باشد، اما بعضى ديگر دلالت بر وابستگى کل دارد.

مضافا اينکه بعضى از معيارها وملاکها که اين وابستگى را تاييد مى نمايد عام است ووابستگى کل عالم را اثبات مى کند.

ناگفته نماند که از طرق اهل سنت نيز احاديثى که فى الجمله دلالت بر اين موضوع دارد، روايت شده است، مثل روايتى که عبد الله بن بطه عکبرى که از محدثين مشهور و نامدار است (2) در کتاب الابانه به سند خود از عبد الله بن اميه مولى مجاشع (3) از يزيد رقاشى (4) از انس بن مالک (5) به اين لفظ روايت کرده است: قال: قال رسول الله، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: «لا يزال هذا الدين قائما الى اثنى عشر فاذا مضوا ساخت الارض باهلها، وفى نسخه ماجت» (6) ترجمه: انس گفت: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: همواره اين دين بر پا خواهد بود تا دوازده نفر، پس وقتى که آن دوازده نفر درگذشتند زمين اهل خود را فرو خواهد برد (وچنانکه در نسخه ديگر است) زمين اهل خود را در اضطراب خواهد انداخت.

وچنان که از بعضى احاديث استفاده مى شود، از صدر اول وعصر صحابه افراد برجسته اى از آنان، مانند سلمان وابو ذر - که نمى توان معتقداتشان را جز به استناد به هدايت وبيان وارشاد حضرت رسول اعظم، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، مستند دانست - اين وابستگى را بازگو کرده وبه ديگران مى آموختند، من جمله از سلمان وابوذر در مقام توصيف امير المؤمنين على عليه‌السلام روايت شده است:

«انه لزر الارض الذى تسکن اليه ويسکن اليها، ولو فقد لانکرتم الارض وانکرتم الناس.» (7)

ابن اثير در نهايه وابن منظور در لسان العرب زر را به استخوانى که در زير قلب است وقوام قلب را به آن گفته اند، معنى کرده اند که بنابر اين ترجمه اين جمله اين است: على عليه‌السلام قوام زمين است که زمين بسوى او آرام مى گيرد وبه سوى آن سکون وآرامش حاصل مى شود واگر او (يا جانشين او) نباشد هر آينه زمين را ومردم را منکر ودگرگون و به وضع ديگر وناشناخته خواهيد ديد.

حاصل اينکه با مراجعه اجمالى به روايات واحاديث شيعه واهل سنت وزيارات معتبر، مثل جامعه کبيره، ارتباط وجود سائر ممکنات وبقاء زمين، بلکه عالم، ونزول باران وبرکات ورحمت هاى الهى وافاضه فيوضات ونعمت ها به وجود امام عليه‌السلام فى الجمله ثابت و مسلم است (8) چنانکه شکى نيست که يگانه راه نجات وامان از گمراهى، شناختن امام وقبول امامت او وپيروى از او است که علاوه بر احاديث متواتره ثقلين وسفينه وامان، حديث مشهور بين شيعه واهل سنت که حميدى در جمع صحيحين آن را روايت کرده است، با کمال تاکيد وتوعيد بر آن دلالت دارد، متن اين حديث به روايت حميدى (در جمع صحيحين) اين است: «من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميته الجاهليه».(9)

يعنى هر کس بميرد ونشناسد امام زمان خود را مرده است، مردن جاهليت. وفخر رازى از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت کرده است که فرمود: من مات ولم يعرف امام زمانه فليمت ان شاء يهوديا وان شاء نصرانيا: هر کس بميرد ونشناخته باشد امام زمان خود را، پس اگر خواست يهودى بميرد واگر خواست نصرانى.(10)

وتصريح به اين بيان واقتباس از فرمايش حضرت رسول اعظم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، کلام معجز نظام خليفه ووصى آن حضرت على عليه‌السلام که مفخر علماء اسلام سيد رضى از آن حضرت روايت نموده است: «وانما الائمه قوام الله على خلقه وعرفاوه على عباده ولا يدخل الجنه الا من عرفهم وعرفوه ولا يدخل النار الا من انکرهم وانکروه.» (11)

يعنى اين است وجز اين نيست که امامان از سوى خدا وبه امر خدا قائم بر خلق خدا وبر پا دارندگان آنها، ومدبر ومدير امور ونگهبان مصالح وسرپرست بندگان خدا مى باشند، داخل بهشت نمى شود مگر آن کس که بشناسد ايشان را وايشان او را بشناسند وداخل آتش نمى شود مگر کسى که ايشان را نشناسد وانکار کند وامامان عليهم‌السلام او را نشناسند وانکار نمايند. ودر رابطه با اين مسائل است فرمايش ديگر آن حضرت: «الا ان مثل آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم کمثل نجوم السماء اذا خوى نجم طلع نجم».(12)

يعنى آگاه باشيد به تحقيق مثل آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مثل ستاره هاى آسمان است، هر گاه ستاره اى ميل کند به غروب، ستاره ديگر طلوع نمايد.

اين گونه احاديث واحاديثى که مدلول آنها گسترده تر است، از حد تواتر گذشته است ومورد نظر در اين رساله، استقصا واحصاء آن احاديث وتحقيق در مقدار دلالت آنها نيست، که احصاء وبررسى اين احاديث به کاوش بسيار ومطالعات زياد وتأليف کتابى مفصل وبزرگ نياز دارد. آنچه در اين رساله به طور مختصر در نظر است، توجيه وتفسير عقلى وعلمى ومنطقى اين وابستگى وبيان امکان وصورت وقوع آن است که در ضمن چند بيان توضيح وتوجيه مى شود.

واگر چه بحث وبررسى را مى توان در دو زمينه قرار داد، يکى ارتباط اصل وجود ممکنات به وجود امام، عليه‌السلام، وديگر ارتباط بقاء آنها به وجود آن حضرت، عليه‌السلام، اما به ملاحظه اختصار وعدم تکرار، در طى چند بررسى وتوجيه، معقوليت ومنطقى بودن هر دو جهت را به يارى خداوند متعال بيان خواهيم کرد. وما توفيقى الا بالله عليه توکلت واليه انيب.

## توجيه 1

عالم انسان که آن را عالم صغير مى گويند، نمونه کل جهان ومجموع عالم است که آن را عالم کبير واکبر مى خوانند، چنانکه در شعر منسوب به حضرت امير المؤمنين عليه‌السلام آمده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اتزعم انک جرم صغير |  | وفيک انطوى العالم الاکبر |

بلکه همه عالمها از عالم اتمها تا عالم منظومه ها وکهکشانها همه وهمه نمونه مجموع عالم هستند وچنانکه همه داراى يک نقطه مرکزى هستند که وجودشان به آن مرتبط است و:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل هر ذره را که بشکافى |  | آفتابيش در ميان بينى |

مجموع عالم وکل جهان نيز داراى چنين نقطه مرکزى است. اين نقطه مرکزى در ظاهر هر چه باشد، در باطن وجود ولى عصر وقطب هر زمان است، چنانکه نقطه مرکزى انسان در ظاهر مغز است اما در باطن روح انسان يا به تعبير ديگر قلب او مى باشد.

انسان ظاهر بين گمان مى کند که ارتباطات منحصر در آن چيزهائى است که با حواس ظاهر يا با تجربه دريافت مى شود واز ارتباط عالم ظاهر با باطن، وعالم شهادت وحضور با عالم غيب وما وراء ستور، ومحسوس با معقول وآنچه از دسترس تجربه خارج است، غافل است وارتباطات ظاهرى ومحسوس را فقط بر اساس تأثير وتأثر ذاتى اشياء مى پندارد، خصوصا که نظام اتم وکهکشانها را به يک نوع مى بيند وتحت يک برنامه وجريان متحد الشکل مشاهده مى کند، پس گمان مى کند که يک جزء بالذات مرکز وثابت است وجزء يا اجزاء ديگر بالذات يا به تاثير ديگر سيار ومتحرک است واز تاثير عالم غيب در آن غافل است ونمى داند که ذلک تقدير العزيز العليم

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در ديده تنگ مورنور است ز او |  | در پاى ضعيف پشه زور است ز او |
| ذاتش سزا است مر خداوندى را |  | هر وصف که ناسزا است دور است از او |

ونمى پرسد که جهت جامعه و ارتباط بخش اين اجزاء چيست؟

وچگونه اين نظام ها بر آنها حاکم شده واين عناصر مختلف به وجود آمده؟

وکجا ودر چه مجلس ومحفلى وبا کدام عقل وشعورى اين قرار با يک ديگر گذاردند که با ترکيبات واجزاء متفاوت اين عناصر را بيافرينند، واز ترکيب آنها اين همه صورت هاى گوناگون را به وجود آورند؟

وچه جهت جامعه اى اين جهان را اين چنين با هم مرتبط ومتناسب ساخته که از قواعد وقوانين وتناسبى که در آن است، بشر توانسته است با کشف قسمتى از آنها، حتى در کيهان وجهان هاى برين، تصرف ورفت وآمد نمايد، واز فاصله ميليون ها سال نورى کسب اطلاع کند؟

خدا دانا است که در اين همه عوالم چه خبرها وچه شگفتى ها وچه پديده ها، وچه زيبائى ها وچه اسرار وروابطى برقرار کرده است، وچه محکم واستوار است اين آيه کريمه که مى فرمايد: (قُل لَّوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا).(13)

يعنى بگو اگر دريا براى نوشتن کلمات وآثار قدرت وآيات پروردگار من ومخلوقات او مرکب باشد، هر آينه دريا تمام شود پيش از اينکه کلمات پروردگار من تمام شود، اگر چه مانند آن مدد بياوريم.

چه غافل مى باشند آنان که چشمشان از ظاهر به باطن نفوذ نمى کند وجهان را وصاحب جهان را نشناخته از اين جهان مى گذرند ومصداق (يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ).(14)

به امور ظاهرى زندگى دنيا آگاهند ولى از عالم آخرت غافل مى باشند.

آرى همه جا نظام او ودست قدرت او است، از اتم تا کهکشان ها وبالاتر وآنچه هنوز بشر به کشفش موفق نشده، همه آيات ونشانى هاى اويند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شنيد ستم که هر کوکب جهانى است |  | جداگانه زمين وآسمانى است |
| تو پندارى جهانى غير از اين نيست |  | زمين وآسمانى غير از اين نيست |

چه نيکو و معرفت افزا است سخن سرور اوليا و اشرف اوصيا و رهبر عرفا اميرالمؤمنين على، عليه‌السلام: سبحانک ما اعظم شانک، سبحانک ما اعظم ما نرى من خلقک، وما اصغر عظمه فى جنب قدرتک، وما هو اهول ما نرى من ملکوتک، وما احقر ذلک فيما غاب عنا من سلطانک، وما اسبغ نعمک فى الدنيا وما اصغرها فى نعم الاخره.(15)

يعنى تسبيح تو را مى گويم، چه عظيم است شان تو، تسبيح تو را مى گويم، چه بزرگ است آنچه را مى بينيم از آفرينش تو وچه کوچک است بزرگى آن در کنار قدرت تو، وچه هولناک است آنچه مشاهده مى کنيم از ملکوت تو، وچه حقير است اين در جنب آنچه از ما پنهان است از سلطان تو، و.... والبته جهان به حکمت الهى واراده ازلى، داراى قوانين و قواعدى است که بهتر اين است که با اقتباس از قرآن کريم بگوئيم داراى سنتى است و هر پديده وحادثى معلول علتى است که علوم مادى و طبيعى چيزى غير از اطلاع و آگاهى بر بخش مختصرى از اين قواعد و سنن و سلسله علل و معلولات نيست.

اما چنان نيست که احتمال وجود عالم غيب، وتاثير آن در حدوث وبقاء موجودات مادى، وارتباط وجود ولى و قطب، در تاثير وتاثرى که در اشياء است، با قانون عليت قابل نفى و انکار باشد، وبه طريق اولى نفى ارتباط وجود عالم با وجود ولى قابل اثبات نمى باشد، وهرگز چنين نفى واثباتى امکان پذير ومعقول ومنطقى نيست، زيرا قانون عليت مى تواند نفى يا تاثير بعض اشياء را در وجود تمام اشياء يا بعض اشياء اثبات کند، وبه عبارت ديگر اگر با حذف بعضى از عوامل مادى که عليت وارتباط آن به وجود يک پديده يا بقاء آن محتمل است، آن پديده را همچنان باقى وموجود يافتيم، عدم عليت آن عامل، وعدم ارتباط بقاء آن پديده به وجود آن عامل احتمالى، استکشاف مى شود، اما با حذف عاملى که عليت آن نسبت به يک پديده محتمل باشد، به فرض آن که آن پديده نيز حذف شود، ثابت نمى شود عاملى که حذفش حذف پديده را در پى داشت، علت مستقل آن پديده است، زيرا معلوم نمى شود که تاثير آن عامل به نحو شرط بوده يا به نحو مقتضى ويا رافع يا مانع يا علت، پس احتمال اينکه چيز ديگر وامر غيبى وغير قابل تجربه هم در وجود آن به نحو مقتضى يا شرط موثر باشد، نفى نمى شود، چنانکه با از کار انداختن مغز يا قلب، هر چند جسم انسان از کار مى افتد و وجود عنصرى ومادى او از تحرک وفعاليت باز مى ايستد وتاثير مغز و قلب در کار و اعمال اندام واعضاء انسان ثابت مى شود، اما نمى توان با اين آزمايش نفى روح را ثابت نمود ورابطه اعضاء وبدن را در حال سلامت وصحت با روح وتاثير روح را در آنها، انکار کرد وهرگز صحيح نيست که بگوئيم حيات جزء مادى انسان که اندام او باشد فقط مرتبط به مغز يا قلب است وبه روح وعالم غيب ارتباط ندارد.

اشتباه نشود، نمى خواهيم با اين بيان ارتباط ممکنات را با وجود امام يا اعضاء واندام انسان را با روح او ثابت نمائيم، بلکه مى خواهيم بگوئيم که اين ارتباط از مسائلى که با قانون عليت وآزمايش هاى مادى وتجربى وبه اصطلاح بعضى علمى، قابل نفى باشد، نيست.

هر چند در مقام پذيرش وايمان وايمان به آن بايد به دلائلى که براى اثبات اين گونه موضوعات اقامه مى شود، استناد کرد.

وبالاخره مى گوئيم ارتباط وجود سائر ممکنات با وجود ولى وقطب جهان، به حکم خبر صادق مصدق، يعنى پيغمبر اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وائمه طاهرين عليهم‌السلام ثابت است، اگر چه اين ارتباط غير ارادى باشد، مثل ارتباط منظومه شمسى با شمس واجزاء اتم با هسته مرکزى وهزاران هزار روابط تکوينى که در عالم جماد ونبات وحيوان وانسان وبين اعضاء واجزاء آنها برقرار است، ونفى تاثير وجود قطب در وجود پديده هاى اين عالم - باذن الله تعالى - با قانون عليت وتجربه وآزمايش امکان پذير نيست وامکان احتمال تاثير آن به هيچ وجه قابل رد نمى باشد.

وبنابر اين ايمان به آن علاوه بر ادله عقلى با توجه به احاديث وروايات نيز کاملا عقلائى ومنطقى است وموجب شرک وغلو واين گونه امور نخواهد بود چنانکه احتمال تاثير يا يقين به تاثير هر شى ء در شىء ديگر - بتقدير الله تعالى - شرک نمى باشد.

وحاصل اين توجيه اين است که چنانکه در ارتباطات وتاثير وتاثرها، وجود هسته مرکزى وما به الارتباط وما به البقاء وما به النظام مادى ديده مى شود، ومثلا حيات اعضاء واندام وبخش مادى وجود انسان به وجود مغز وقلب بستگى دارد وحتى بسيارى از تصرفات، وبلکه بيشتر يا همه تصرفات غيب وجود افراد عادى (روح) در اين عالم، به اين اعضاء بستگى دارد، امکان دارد که وجود قطب وامام نيز ما به الارتباط تکوينى مجموع اين عالم باشد.

وهمان گونه که آن ارتباطات وارتباط ملائکه با اين عالم توجيه مى شود، اين ارتباط که دلائل عقلى ونقلى بر آن اقامه شده نيز توجيه وتفسير مى شود.(16)

## توجيه 2

چنانکه ثابت ومسلم است، تمام اجزاء عالم امکان به سوى موجود ممکن اشرف در حرکت است وبه عبارت ديگر علت غائى عالم امکان ومتحرکات، وجود مخلوق اشرف است. هر عالم مقدمه عالم بعد وعالم کاملتر است، چنانکه عالم جنين مقدمه عالم دنيا، وعالم دنيا مقدمه عالم آخرت است، وبه طور کلى هر ما دونى مقدمه ما فوق، وهر ناقصى براى کامل وهر کاملى براى اکمل و به سوى کمال و به سوى اکمل، در مسير حيات وعالم امکان سير مى کنند، تا در عين به فعليت رسيدن استعداد خاص خود، در مسير کمالى خود، کمال موجود کامل تر را فراهم سازند وبه او بپيوندند.

پس اگر سير جهان بدون موجود ممکن اکمل باشد، ومنتهى به آن نباشد، جهان از هدف اسنى واشرف خود محروم مى شود وحرکت جهان، اگر بى ثمر وبى هدف نباشد، اقلا بدون فائده اکمل خواهد بود. لذا هميشه وتا حرکت در عالم امکان هست، بايد براى موجود اکمل وبه سوى آن باشد وآن امام وحجت خدا وولى دوران وقطب زمان خواهد بود که يا در کسوت و منصب نبوت ظهور دارد، ويا در کسوت امامت و منصوب و صايت قائم مقام وجانشين نبى وپيغمبر خواهد بود.

بديهى است با امکان موجود اشرف وفياضيت خدا وعدم بخل در مبدا فياض اکتفا به موجود غير اشرف نخواهد شد. وخلاصه اين بيان اين است که وجود حضرت رسول اکرم وسيده نساء العالمين وائمه اثنى عشر - صلوات الله عليهم اجمعين - مقصد اصلى خلقت مى باشند. (17)

وديگران، علاوه بر آنکه نسبت به ما دون خود، کامل تر وعلت غايى هستند، طفيل وجود آنها وفرع وجود آن بزرگواران مى باشند. واين موضوع مستفاد از روايات معتبره است.

از جمله از حضرت امير المؤمنين عليه‌السلام در نهج البلاغه روايت است که در ضمن يکى از نامه هاى تاريخى خود به معاويه مرقوم فرمود: «فانا صنائع ربنا والناس بعد صنايع لنا».(18)

ما تربيت يافتگان پروردگارمان هستيم ومردم پس از آن تربيت يافته ما هستند.

وصدوق - عليه الرحمه - از حضرت رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت نموده است که به امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود: «يا على لولا نحن ما خلق الله آدم ولا حواء ولا الجنه ولا النار ولا السماء ولا الارض».(19)

اى على اگر ما نبوديم خداوند خلق نمى کرد آدم وحوا را وبهشت وجهنم وآسمان وزمين خلق نمى شدند.

و رافعى - يکى از علماء معروف عامه - در ضمن حديثى طولانى، روايت کرده است که خداوند متعال به آدم - على نبينا وآله وعليه‌السلام - فرمود: «هؤلاء (يعنى محمدا وعليا وفاطمه والحسن والحسين) خمسه من ولدک، لولاهم ما خلقتک، هولاء خمسه شققت لهم خمسه اسما من اسمائى، لولاهم ما خلقت الجنه ولا النار ولا العرش ولا الکرسى ولا السماء ولا الارض ولا الملائکه ولا الانس ولا الجن».(20)

ترجمه: اينان (محمد وعلى وفاطمه وحسن وحسين، صلوات الله عليهم) پنج تن از فرزندان تو هستند، اگر نبودند ايشان تو را خلق نمى کردم. اينان پنج تن اند که براى ايشان پنج اسم از اسم هاى خودم مشتق کردم. اگر ايشان، نبودند خلق نمى کردم بهشت ونه آتش، وعرش ونه کرسى ونه آسمان ونه زمين ونه فرشتگان ونه انس ونه جن را.

ونظير اين ارتباط است، ارتباط آفرينش آنچه در زمين است با آفرينش آدم وبنى آدم، چنانکه در قرآن مجيد مى فرمايد: (خَلَقَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا).(21)

ودر آيه ديگر مى فرمايد (وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ).(22)

زمين را براى خلق مقرر فرموده.

## توجيه 3

ودر آيه ديگر فرموده است: (الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ).(23)

آن خدائى که براى شما زمين را گسترد وآسمان را برافراشت واز آسمان آبى که به سبب آن بيرون آورد وميوه هائى گوناگون روزى شما فرمود.

وهمچنين آياتى که دلالت دارند بر تسخير زمين وآفتاب وماه ونجوم براى انسان. وچنانکه مرحوم پدرم آيت الله آخوند ملا محمد جواد صافى - قدس سره - در يکى از تأليفات خود به نام مصباح الفلاح يا تاليف ديگر به نام نفايس العرفان تحقيق کرده، آياتى مثل (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ).(24)

ما جن وانس را خلق نکرديم مگر براى عبادت.

نيز دلالت دارند، زيرا وقتى خلقت جن وانس براى عبادت باشد، با اينکه عالى ترين مرتبه عبادت واطاعت که نمايش وتبلور کمال اعلاى موجود ممکن است همان است که از امام عليه‌السلام صادر مى شود، وبا توجه به اينکه عبادات ديگران نيز بايد در خط عبادت امام وپيروى از او باشد تا از شرک وانحراف ومعايب وموانع ديگر مصون بماند، پس امام مقصد اصلى وعلت غائى خلقت خواهد بود.

ونظير اين تحقيق است آنچه که آن مرحوم وديگران از محققان بزرگ فرموده اند که غرض از خلقت، تخلق به اخلاق الهى مثل علم وقدرت وظهور قدرت ربوبى است، که اگر چه در تمام اشياء وخلقت تمام کائنات آثار علم وقدرت وحکمت او ظاهر و هويداست وهر چه هست آيه و کلمه او است، اما ظهور علم وقدرت او در انسان واستعداد و تخلق انسان به اختيار خود به اخلاق الهى، در مرتبه اى است که هيچ موجودى غير از انسان آن استعداد را ندارد و تحقق وفعليت کمال اين استعداد وجلوه ونمايش برين وبرترين آن، وجود امام (25) وافعال واخلاق و جامعيت و نواحى متعدد کمالى او است.

بنابر اين باز هم امام مقصد اصلى خلقت وخلاصه ونتيجه علياى آن مى باشد وخدا همه اشياء را براى بشر وبشر را براى انسان کامل که ولى امر هر عصر وقطب دوران وصاحب الزمان است، آفريد، چنانکه براى پديد آمدن ميوه، انسان به ايجاد باغ وآباد کردن زمين وساختن وکندن جوى وجدول وتهيه آب واحداث قنات وغرس درخت اقدام مى نمايد که در واقع همه را براى ميوه مى خواهد وميوه، مطلوب با لذات وخواسته حقيقى واولى او است و ديگر چيزها مطلوب بالعرض وخواسته تبعى وثانوى است وشايد همين بود سر اينکه ملائکه گفتند: (أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ).(26)

آيا مى خواهى کسانى را در زمين بگمارى که فساد کنند وخونها بريزند وحال آنکه ما تو را تسبيح مى کنيم.

وپاسخ خداوند متعال که فرمود: (إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ).(27)

من مى دانم آنچه را که شما مى دانيد.

اشاره به همين باشد که اگر چه مفسد وخونريز در بين بشر پيدا خواهد شد، اما چون اين نظام منتهى ومتضمن وجود بندگان صالح وشايستگان مقام خلافت الهى خواهد شد، بايد برقرار شود وخدا مى داند که محصول اين جعل خليفه در زمين چه خواهد بود وچه موجودات کاملى را متضمن مى باشد، ومانند ابراهيم وموسى وعيسى ومحمد خاتم الانبياء وعلى مرتضى ومهدى خاتم الاولياء، از آن به وجود خواهد آمد.

ومخفى نماند که محققين علماء اهل سنت نيز همه بر اينکه حضرت رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم داراى چنين منزلتى ومقامى است اتفاق دارند وزبان حالشان اين اشعار است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| محمد المجتبى معنى جبلته |  | وما لادم طين بعد مجبول |
| والمجتبى تاج علياه الرفيع وما |  | للبدر تاج ولا للنحم اکليل |
| لولاه ما کان ارض لا ولا افق |  | ولا زمان ولا خلق ولا جيل |
| ولا مناسک فيها للهدا شهب |  | ولا دياريها للوحى تزيل(28) |

واين اشعار:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يا صفوه الرسل الذى لولاه لم |  | يثبت على حد المقام کليم |
| کلا ولا سکن الجنان اب ولم |  | ينهض الى الروح المسيح رميم |
| الله قد صلى عليک فکل ذى |  | مجد لمجدک دابه التسليم(29) |

واين اشعار:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| محمد کازل تا ابد هر چه هست |  | به آرايش نام او نقش بست |
| چراغى که انوار دانش بدو است |  | فروغ همه آفرينش از او است |

وابن حجر در المنح المکيه فى شرح الهمزيه در شرح اين شعر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لک ذات العلوم من الغيب |  | ومنها لادم الاسماء |

مى گويد مقصود از خلق آدم، خلق پيغمبر ما صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از صلب او بوده است، پس خلق پيغمبر ما، به طريق ذات بوده وخلق آدم به طريق وسيله.(30)

ومخفى نماند که محدثين بزرگ اهل سنت نيز احاديثى روايت کرده اند که اين وجه به صراحت از آنها استفاده مى شود، از جمله در ذيل حديثى که متضمن شرح توسل حضرت آدم - على نبينا وآله وعليه‌السلام - به حضرت رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشد وحاکم آن را از پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت نموده وبه صحت آن گواهى داده است، چنين آمده که خدا خطاب به آدم فرمود: انه لاحب الخلق الى واذ سالتنى بحقه فقد غفرت لک، ولو لا محمد ما خلقتک يعنى به درستى که او (محمد، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) محبوب ترين خلق به سوى من است، وحال که به حق او از من سوال کردى، تو را آمرزيدم، واگر محمد نبود تو را خلق نمى کردم.

اين حديث را علاوه بر حاکم ابن حجر در الجواهر المنظم وبيهقى در دلائل النبوه وطبرانى روايت نموده اند.(31)

ونيز در ضمن حديثى که ابن حجر از ابن عباس روايت نموده وآن را صحيح دانسته، آمده است: اوحى الله تعالى الى عيسى - صلوات الله على نبينا وعليه وسلامه - يا عيسى آمن بمحمد ومر من ادرکه من امتک ان يومنوا به، فلولا محمد، ما خلقت آدم، ولولا محمد ما خلقت الجنه ولا النار - الحديث.(32)

يعنى: وحى کرد خداى تعالى به سوى عيسى: اى عيسى ايمان آور بمحمد وامر کن کسانى از امت تو که او را درک مى نمايند به او ايمان آورند، پس اگر محمد نبود آدم را نمى آفريدم، واگر محمد نبود، بهشت وآتش را خلق نمى کردم.

ونيز اين حديث قدسى معروف بين شيعه وديگران است: لولاک لما خلقت الافلاک وهمچنين اين حديث قدسى را روايت نموده اند: «خلقتک لأجلى وخلقت الاشياء لاجلک» و در همين معنى، وبلکه در تقدم آفرينش آن حضرت بر آفرينش ساير مخلوقات، ظهير فاريابى مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ايزد چو کارگاه فلک را بکار کرد |  | از کائنات ذات تو را اختيار کرد |
| اول تو را يگانه وبى مثل آفريد |  | وانگه سپهر هفت وعناصر چهار کرد |
| نى نى هنوز کاف کن از نون خبر نداشت |  | کايز در سوم دولت تو آشکار کرد |

بديهى است هر مقامى از اين گونه مقامات بغير از نبوت وپيغامبرى که به حضرت خاتم الانبياء ختم شده است، بر حسب دلائل عقلى واحاديث، براى اولياى بعد از آن حضرت که ائمه اثنى عشر عليهم‌السلام مى باشند، ثابت ومسلم است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هم القوم من اصفاهم الود مخلصا |  | تمسک فى اخراه بالسبب الاقوى |
| هم القوم فاقوا العالمين مناقبا |  | محاسنهم تروى وآياتهم تتلى |

وچه نيکو گفته است ابو نواس در خطاب به حضرت رضا، عليه‌السلام:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا لله لما برى خلقا فاتقنه |  | صفاکم واصطفاکم ايها البشر |
| وانتم الملا الاعلى وعندکم |  | علم الکتاب وما جائت به السور |
| مطهرون نقيات جيوبهم |  | تتلى الصلاه عليهم اينما ذکروا |
| من لم يکن علويا حين تنسبه |  | فما له من قديم الدهر مفتخر |

اگر گفته شود اين گونه ارتباطى که شما به آن به ارتباط آب وجوى وحتى شاخه وبرگ درخت با ميوه، مثل زديد، به عکس نيز وجود دارد، يعنى ميوه هم به وجود آب وجوى وباغ وابستگى دارد، بلکه وابستگى آن بيشتر وموکدتر است زيرا بدون وجود آب ودرخت ميوه حاصل نمى شود، در حالى که بدون ميوه وجود درخت امکان پذير است.

پاسخ داده مى شود: اولا: آن چه در خارج ديده مى شود از درخت هاى بى ميوه، غرض از وجودشان ميوه نبوده است، هر چند شخصى که آن را کاشته است قصدش ميوه بوده است واگر او به اين جهت عالم بود هرگز آن را نمى کاشت. اما مدبر حقيقى وفاعى وقعى که عالم به همه چيز است، از وجود آن درخت آنچه را تکوينا خواسته است، حاصل شده است واين اشکال از اين ناشى شده که بين فاعل حقيقى عالم با فاعل ظاهرى جاهل فرق نگذارده اند. در اينجا موضوع سخن فاعل حقيقى عالم حکيم است که خود فرموده است: (أَفَرَأَيْتُم مَّا تَحْرُثُونَ ( 63) أَأَنتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ).(33)

آيا نديديد تخمى را که در زمين کاشتيد آيا شما آن را رويانديد يا ما رويانديم؟

ونيز در آيه ديگر مى فرمايد:

أَفَرَأَيْتُم مَّا تَحْرُثُونَ ( 63) أَأَنتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ).(34)

آيا نديديد که شما نخست نطفه اى بوديد؟ آيا شما آن نطفه را به صورت انسان آفريديد، يا ما آفريديم؟.

ثانيا: ارتباط بدن عنصرى امام مانند غير امام، با اشياء مادى و عناصر بسيطه ومرکبه ديگر، اگر چه معلوم ومسلم است، اما اين خصوصيت را که فرد خاصى چنان باشد که ديگران وجودشان به او وابستگى معنوى داشته باشد، هيچ کس غير از امام دارا نيست، چنانکه در عالم ارتباطات ظاهرى خصوصيت اينکه فردى بدون پدر ومادر خلق شده باشد، اختصاص به آدم وحوا دارد وخصوصيت اينکه فردى بدون پدر باشد، اختصاص به مسيح دارد.

و ثالثاً: ارتباط وجود امام با مواد وعناصر، مثل سائر افراد، در جهت مادى آنها است در صورتى که ارتباط آنها ووابستگى آنها به امام در جهت جسم وروح وظاهر وباطن وجودشان مى باشد و به عبارت ديگر اگر چه وجود عنصرى امام به ماده وعناصر ارتباط دارد اما نفس اين عناصر ومواد وغيب وجود تمام اشخاص وافراد به وجود امام وغيب وجود آن حضرت که حقيقت وجود او واصل ذات او است ارتباط دارد واين خصوصيتى است که باذن الله تعالى فقط امام وانوار پيغمبر اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وائمه معصومين عليهم‌السلام داراى آن مى باشند.

و رابعاً: ارتباط ميوه به وجود جوى ودرخت وخاک وآب، از قبيل ارتباط شى ء به علت مادى آن است، وارتباط آنها با ميوه از قبيل ارتباط شى ء به علت غائى آن مى باشد. بنابر اين ارتباط وجود عنصرى امام با آب وخاک وتمام عناصر وهوا وآفتاب وسائر مخلوقات، نظير ارتباط شى ء با علت مادى خود مى باشد، واما ارتباط سائرين با او، نظير ارتباط شى ء با علت غائى خود است.

وپر واضع است که علت غائى شى ء از علت مادى وهمچنين علت صورى آن افضل است زيرا که علت غائى مقصود بالذات وبالاصاله واستقلال است وعلت صورى ومادى مقصود بالتبع وبالعرض است.

على هذا ارتباط وجود ممکنات به وجود امام بگونه اى که بيان شد، مقبول ومسلم وامر غريب ومورد استبعادى نيست، همان گونه که بر حسب قرآن مجيد وقانون مطابقت وناموس تناسب معلوم مى شود که آنچه در زمين است، براى اين بشر است، و اين بشر حاصل اين خلقت وجلوه اتم واکمل قدرت وعلم الهى است و:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ابر وبادومه وخورشيد وفلک در کارند |  | تا تونانى بکف آرى وبغفلت نخورى |

و:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| توئى تو، نسخه صنع الهى |  | بجواز خويش هر چيزى که خواهى |

همين طور انسانها نير وجودشان به وجود امام مرتبط است وطفيل وجود امام وحجت خدا مى باشند وبايد گفت که:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از رهگذر خاک سر کوى شما بود |  | هر نافه که بر دست نسيم سحر افتاد |
| روشن از پرتو رويت نظرى نيست که نيست |  | منت خاکدرت بر بصرى نيست که نيست |
| ناظر روى تو صاحب نظرانند وليک |  | بوى گيسوى تو درهيچ سرى نيستکه نيست |

همه کمالات به کمال رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وسيده النساء وائمه طاهرين عليهم‌السلام مى پيوندد و معيار وميزان کمال ومصدر هدايت وارشاد وبرهان خلق وحجت خدايند: فهم مفتاح خزائن الرحمان ومعادن العلم والعرفان وينابيع الحکمه والايمان. چنانکه از حضرت صادق عليه‌السلام مروى است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فى الاصل کنا نجوما يستضاء بنا |  | وفى البريه نحن اليوم برهان |
| نحن البحور التى فيها لغائصها |  | در ثمين وياقوت ومرجان |
| مساکن الخلد والفردوس نملکها |  | ونحن للخلد والفردوس خزان |
| من شذ عنا فبرهوت مکانته |  | ومن اتانا فجنات ورضوان(35) |

## توجيه 3

اگر تقدير خداوند قادر حکيم چنان باشد که چنانکه بعضى از ملائکه واسطه نزول بعضى برکات وانجام ماموريت هائى شده اند، فيوض عامه وخاصه به واسطه امام به سائرين برسد وامام مجراى فيض باشد، خواه ناخواه وجود وبقاء سائر ممکنات که به فيض الهى حدوث وبقا دارند، به مجراى فيض او که به تقدير او از آن مجرا فيض به آنها مى رساند مرتبط خواهند بود، واگر چه در فرض عدم اين مجارى فيض باز هم فياضيت خدا اگر قصورى در مفاض نباشد، برقرار است، اما مى توان گفت که ممکنات همه آن استعداد را ندارند که بدون واسطه تلقى فيض نمايند وقصور خودشان مانع از کسب فيض به طور مستقيم است، نظير اينکه در تعداد معدودات شمارش از يک شروع مى شود وبدون آن دوم وسوم وبيشتر معدود نمى شود، واعداد بعد از يک همه به گونه اى حاوى عدد يک مى باشند، هر چند معدودشان غيرهم باشند.

واين نه براى نقص قدرت شمارش کننده است، بلکه به جهت اين است که عنوان معدود سوم مثلا، بدون عنوان معدود دوم واول امکان وجود ندارد. همچنين فيوض الهى بدون رسيدن به مخلوق اکمل واشرف، امکان وصول آن به مخلوق ما دون نيست، نه براى اينکه در فيض قصورى است بلکه براى آنکه فيض گيرنده استعداد ندارد.

لذا امام عليه‌السلام که در جنبه يلى الربى ويلى الخلقى کامل است، واسطه ايصال برکات مى باشد، چنانکه بسيارى از نعمت هاى الهى در اين عالم به واسطه وبلکه به وسايط به ما مى رسد، وچنانکه شاخه ها وبرگ هاى درخت به واسطه تنه درخت وريشه درخت از آب ومواد زمين که برايشان مقرر شده است، استفاده مى نمايند، وچنان که همه مردم استعداد تلقى وحى را ندارند وبايد به واسطه نبى وپيغمبر باشد، امکان دارد که تمام فيوض يا بعضى فيوض ديگر نيز به همين نحو با وسايط مقتضى ومناسب به نيازمندان ومستعدان برسد.

بديهى است چنين واسطه اى غير از امام نخواهد بود ومسئله يک مسئله تکوينى خواهد شد که تخلف از آن نامعقول است. يکى از محدثين بزرگ اهل سنت بنام ابراهيم بن محمد جوينى شافعى متوفى سال 730، در کتابى که بنام فرائد السمطين آن را موسوم کرده است (ص 45 - ج 11)حديثى را به سند منتهى به حضرت زين العابدين عليه‌السلام روايت کرده است، که در ضمن آن فرمود: ونحن الذين بنا يمسک الله السماء ان تقع على الارض الا باذنه، وبنا يمسک الارض ان تميد باهلها وبنا ينزل الغيث، وينشر الرحمه ويخرج برکات الارض ولولا ما فى الارض منا لساخت باهلها: يعنى مائيم که به ما نگاه مى دارد خدا آسمان را از اينکه بر زمين افتد، مگر به اذن او، وبه ما زمين را نگه مى دارد از اينکه به اهلش مضطرب گردد وبه واسطه ما (يا براى ما وبه طفيل وجود ما) باران نازل مى کند ونشر رحمت مى نمايد وبرکت هاى زمين را بيرون مى آورد، واگر آنچه (آن کس) که در زمين است از ما، نبود، زمين اهل خود را فرو مى برد.(36)

بدر الدين رومى، شارح قصيده برده، در شرح خود به نام تاج الدره فى شرح البرده در شرح اين بيت:

وکل آى اتت الرسل الکرام بها فانما اتصلت من نوره بهم مى گويد: هر معجزه از معجزاتى که پيامبران آوردند وساير آياتى که دلالت بر کمال فضل وراستى گفتارشان از علم وحکمت در ايشان دارد، متصل به ايشان وواصل به ايشان نشد، مگر از نور او که اول هر نور ومبدا آن است.

زيرا که فرمود: اول ما خلق الله نورى وشکى نيست که انبياء ورسولان همه از نور واحد مخلوق مى باشند وآن نور پيغمبر ما است. پس انوار ايشان، شعبه هايى از آن نور وفروع آن نورند واو نور الانوار وشمس الاقمار است.

وعصام اسفراينى در شرحش بر برده مى گويد: انوار ساير پيغمبران اثرى از آثار نور آن حضرت است، پس از نور محمد است نور عرش وکرسى، ونور آفتاب وماه، وانوار جميع پيغمبران. الخ.(37)

ونيز بدرالدين رومى در شرح اين بيت بوصيرى:

فانه شمس فضل هم کواکبها يظهران انوارها للناس فى الظلم مى گويد: اين آيات روشن به انبيا از نور پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد، به جهت اينکه او خورشيد فضل خدا ورحمت از براى عموم مردم است وپيغمبران مظاهر نور او وحاملان سر او به حسب درجات استعدادات و مراتب قابليت هاى خود بودند، انوار حقايق واسرار دقايق آن حضرت را براى اقوام خود به دعوت آنها به تصديق او واقرار به آمدن او اظهار مى کردند چنانکه ماه نور آفتاب را ظاهر مى نمايد وحکايت مى کند.(38)

## توجيه 4

امام الگو ونمونه واسوه وعلامت است که هر تند رو بايد به سوى او برگردانده شود والا گمراه مى شود، وهر کند رو بايد خود را به او برساند والا هلاک مى گردد.

چنانکه مضمون احاديث بسيار از طريق شيعه واهل سنت است (39) کمال ديگران باو تضمين وتامين مى شود وحرکت و سير همه در راه مستقيم فقط با حرکت وسير او کنترل وتصحيح و تعديل مى گردد. بنابر اين نقش امام نقش سازنده اى است که بدون آن سالکان راه کمال نمى توانند به درستى مسير خود اطمينان داشته باشند، واين است معناى احاديث متواترى مانند احاديث سفينه که پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: مثل اهل بيت من مثل کشتى نوح است که هر کس بر آن سوار شد نجات يافت، وهر کس تخلف کرد هلاک شد پس هر کس متمسک به امام وهدايت امام وتاسى به امام شود نجات مى يابد وهر کس تخلف کند هلاک مى شود وهمين است معناى احاديث ثقلين (40) که پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در آنها تمسک به قرآن وعترت رايگانه وسيله امان از ضلالت معرفى فرموده است.

بنابر اين کمال عالم وما سوى الله، به وجود امام منوط است وبدون وجود امام عالم فاقد کمال لايق به خود خواهد بود وناقص خواهد شد، وچون فيض خدا کامل است ونقص در آن تصور نمى شود لذا نقص همه به کمال وجود امام مى شود وکسر همه به وجود او جبران مى گردد.

## توجيه 5

چنانکه کل عالم وتمام آفرينش کلمه الله الکبرى وکتابه التکوينى وآيته الجامعه واسمه الاعظم است ودلالت بر ذات جامع جميع صفات کمال او دارد، افراد وانواع واجزاء واعضاء اين عالم نيز هز يک جدا جدا، آيه ونشانه حق تعالى وکلمه واسم وفعل وحرف کتاب تکوينى او هستند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ففى کل شيء له آيه |  | تدل على انه واحد |
| ولله فى کل تحريکه |  | وفى کل تسکينه شاهد |
| هر گياهى که از زمين رويد |  | وحده لا شرک له گويد |
| به نزد آنکه جانش در تجلى است |  | همه عالم کتاب حق تعالى است |
| عرض اعراب وجوهر حروف است |  | مظاهر همچو آيات ووقوف است |

همه ظهور قدرت وعلم او وتسليم فرمان او هستند: (وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ) (41) ودليل بر کمال وباکى وتنزه او از تمام نقايص مى باشند. (يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ).(42) بر هر موجودى به حسب کمال مراتب وجودى خود، و بر هر انسانى به حسب کمال مراتب انسانيت وتخلق به اخلاق الهيه اسم او وکلمه او صادق مى باشد هر چه کمال فرد ونوع بيشتر باشد، صدق اسم وکلمه بر او کاملتر خواهد شد.

لذا در تفسير آيه شريفه: (وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا) (43) وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق، عليه‌السلام: «نحن والله الاسماء الحسنى الذى لا يقبل من احد طاعه الا بمعرفتنا قال فادعوه بها».(44)

يعنى مائيم به خدا سوگند، اسماء حسنى که از احدى طاعتى پذيرفته نمى شود مگر به معرفت ما، که فرمود خدا: پس بخوانيد او را به آنها.

چون امام در بين تمام آيات وکلمات الهى آيت کبرى وتامه وکلمه عليا واسم اعظم تکوينى است، چنانکه از امير المؤمنين عليه‌السلام روايت شده است: ما لله آيه اکبر منى امام اسم تکوينى الولى والحاکم والهادى والعادل والعالم والقادر است، وبه عبارت ديگر امام کسى است که هر يک از اسماء وصفات الهى را که در ممکن، در حد امکانيتش، امکان حصول داشته باشد، دارا باشد.

بديهى است همه ممکنات کلمات واسماء الهيه هستند ودر کثرت چنانند که در قرآن کريم مى فرمايد: (قُل لَّوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا) (45) همه آيات خدا هستند، اما مانند اسماء لفظى که دلالت آنها بر مسمى در صراحت وظهور وذات وصفت، وصفت ذات وفعل متفاوتند، اسماء تکوينى نيز متفاوتند، مثلا هر عالمى علمش دلالت بر علم خدا دارد، اما دلالت علم يک شاگرد دبستانى در حد يک معلم ودلالت علم يک معلم در حد يک استاد ويک فيلسوف ومجتهد ومرجع تقليد نيست. دلالت علم کسى که (عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ) (46) است در حد علم من (عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ).(47)

کسى که نزد اوست علم کتاب الهى.

که امام عليه‌السلام است، نمى باشد.

پس بديهى است چنين اسمى جامع مراتب وکمالات اسماء ما دون خود مى باشد وچنانکه در اسماء لفظى بعضى از اسماء، جامع مفاد اسماء ديگر هستند - مثلا اسم القادر جامع مفاد اسم الخالق والرازق والمحيى والمميت والشافى واسم هاى شريفه ديگر است، يا اسم العالم جامع مفاد السميع والبصير والخبير است، وکلمه واسم جلاله الله حاکى از تمام اسماء وجامع مفاد همه است - در اسماء تکوينى وکلمات الله نيز بعضى از اسماء جامع مراتب وکمالات اسماء ديگر مى باشند ودلالتشان بر مسمى ظاهرتر وجامع تر است و به عبارت ديگر، چنانکه بعضى صفات از شئون وجلوات صفات ديگرند و ذات به واحدايته، واحديته، مصداق آن صفات است. بعضى از اسماء نيز به اعتبار مسمياتشان - که صفات فعليه يا ذاتيه مى باشند - از شئون، واز جلوات اسماء مسميات ديگرند که گاه آن مسميات صفات فعل يا صفات ذات ويا ذات مقدسه الوهيت مى باشند.

بنابر اين وجودات وذوات مقدسه چهارده معصوم عليهم‌السلام اسماء تکوينى الهيه هستند وهمانطور که اسمائى مثل الخالق والمعز والمذل به اسم القادر وهمه اسماء به اسم الله ولا اله الا هو منتهى مى گردند و به آن وابسته اند وتحت آن اسم قرار دارند، اسماء تکوينى نيز همه تحت اسم تکوينى محمد يعنى وجود محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، ودر درجه بعد تحت اسماء ساير چهارده معصوم، يعنى وجودات آنها قرار دارند وهمه آن اسماء تکوينى ظهور صفتى وکمالى از کمالات آن ذات مستجمع جميع صفات کماليه هستند که اسم اعظم واکبر تکوينى بر آن دلالت دارد، و وابسته به آن اسم هستند.

اسامى لفظى لفظشان وابسته به اسم اعظم وکلمه جلاله است، به اعتبار آنکه مسميات آنها شئون وصفات مسمى به اسم اعظم است وآن اسم اعظم حاکى از آن صفات وحاوى تمام آنها است و نزديک به اين بيان است، اين شعر مشهور:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نام احمد نام جمله انبياء است |  | چون که صد آمد نود هم پيش ما است |

همانطور که عدد صد حاوى تمام اعداد از يک تا صد است، اسم احمد نيز نام تمام انبياء است وآن حضرت جامع کمالات تمام مخلوقات ما دون خود است وآنها نيز به آن وابستگى دارند، همان وابستگى که اسم المتکلم والعزيز والمقتدر با اسم القادر وهمه اسماء به اسم اعظم وجلاله الله دارند.

وبه عبارت ديگر ذات الوهيت است که قادر است وعالم و... صفات او عين ذات اوست، واو مصداق همه صفات کماليه است. واگر چه همه اسماء الحسنى بر او عز اسمه صادق است و بالالتزام بر ذات جامع جميع صفات کماليه هم دلالت دارند، چون القدير و العزيز و العالم و الخالق مطلق وبالذات جز ذات جامع جميع صفات کمال نيست، اما به دلالت مطابقى، چنانکه در اسم جلاله مى فرمايند، دلالت بر او ندارند وبه عبارت ديگر مضمونشان هو القدير و هو الجليل والله على کل شىء قدير والله عالم بکل شيء است.

وچنانکه درک صفت بدون موصوف امکان پذير نيست، اسم صفت نيز بدون اسم موصوف قابل درک نيست، يا لا اقل تبادر موصوف از آن به ذهن با وجود اسم موصوف واسم اکبر واعظم او بيشتر خواهد بود.

وبنابر اين دلالت اين اسماء بر معنى وشناخت آنها در حدى به اسماء ديگر، وشناخت مفاد آنها، ارتباط دارد وبه احتمالى هر چند بعيد شمرده شود، محتمل است مفاد حديث معروف من مات ولم يعرف امام زمانه، مات ميته جاهليه همين باشد، چون امام کلمه الله العليا وآيه الله العظمى واسم اکبر الهى است، کسى که اين اسم را نشناسد، خدا را نشناخته است، چنانکه اگر کسى اسماء الحسناى الهى را نشناسد، او را نشناخته است.

## سخنى ديگر

خواننده عزيز، اين بحث بيش از اين قابل اطاله است، ولى چون ظرافت ولطافت آن زياد است وبا اندک لغزش قلم، مطلب نامفهوم وبلکه ممکن است اشتباه عرضه شود، از آن بيمناکم که عبارات والفاظم رسا نباشد ومطلب را چنانکه حق آن است، نرساند. تا اين حد هم که توضيح دادم، چون کافى وخالى از قصور بيان نيست، معذرت مى خواهم وبا استشهاد به اين شعر با مضمون محتوى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وان قميصا خيط من نسج تسعه |  | وعشرين حرفا عن معاليه قاصر |

سخن را به گونه ديگرى که تعقيب بحث وموجب مزيد معرفت وبصيرت شود، ادامه مى دهيم: انسان در بين تمام انواع موجودات ممکنه، استعداد ترقى وکمالش از همه بيشتر است وچنانست که از حضرت صادق - عليه‌السلام - روايت شده است: «الصوره الانسانيه هى اکبر حجج الله على خلقه، وهى الکتاب الذى کتبه بيده وهى الهيکل الذى بناه بحکمته، وهى مجموع صور العالمين وهى المختصر من العلم فى اللوح المحفوظ».(48)

يعنى: صورت انسانيت بزرگترين حجت هاى خدا بر خلق او است وآن کتابى است که خدا با دست توانائى خود آن را نوشته وآن هيکلى است که به حکمت خود آن را بنا کرده وآن مجموع صورت جهانها وعوالم است وآن مختصر علومى است که در لوح محفوظ است. بر اساس همين شرافت وشان واستعداد، انسان نيازش به تربيت الهى وبارش باران رحمت وفيض ربوبى از همه بيشتر است. نياز يک کوزه به آب به همان مقدار است که شاعر گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر بريزى بحر را در کوزه اى |  | چند گنجد قسمت يک روزه اى |

اما نياز جوى ونهر ورودخانه به مقدار ظرفيت آنها است. انسان به رحمت بيشتر، به علم زيادتر، به تربيت متعالى تر محتاج است، چنانکه رودخانه ودريا به آب بيشتر نياز دارند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آب کم جو تشنگى آور بدست |  | تا بجوشد آبت از بالا وپست |

موجودات بر حسب استعداداتى که براى کمالات دارند، وبر حسب سعه درکى که به سعه فقر وحاجت خود داشته باشند، از فيوضى غيبى وعنايات لا ريبى بهره مند خواهند شد. بديهى است فقر نبات به تربيت، از فقر جماد بيشتر است، يعنى قابليت قبول تربيت در آن زيادتر است، وفقر ونياز حيوان هم از نبات بيشتر، چنانکه فقر وحاجت انسان از کل ممکنات زيادتر و وسيع تر است، وفقر افراد انسان نيز به حسب ذات وبعضى عوارض وامور غير اختيارى متفاوت است، وبه حسب جهل وعملشان تفاوت مى کند.

جاهل اگر چه فقر علمى دارد، آن چنانکه عالم احساس فقر مى کند احساس نمى کند يک دانشجو يا يک طلبه، با ياد گرفتن چند اصطلاح، بسا گکان کند که همه علوم را ياد گرفته است، در حالى که يک نفر فقيه وعالم وفيلسوف هر چه علمش زيادتر مى شود، فقر و نياز و وابستگى و تعلق خود را به خدا بيشتر درک مى کند، و تواضع و فروتنيش زيادتر مى شود، و خود را در برابر علم الهى چون قطره اى از دريا واز آن کمتر وفرمايه تر مى يابد، وزبان حالش اين شعر خواهد شد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يکى قطره باران ز ابرى چکيد |  | خجل شد چو پهناى دريا بديد |
| که جائى که دريا است من کيستم |  | ور او هست حقا که من نيستم |

از اين جهت است که امام انسان ما فوق (نه ما فوق انسان) وممکن ما فوق (نه ما فوق ممکن) است رئيس فقر است يعنى تمام هويتش فقر واحساس نياز به خداى بى نياز است وچون بيشترين استعدادها را دارد، بيشترين نيازها را به خدا دارا است ولذا به کسب بيشترين عنايات وعطيات واضافات الهيه به حکم العطيات بقدر الابليات نايل است.

از دعاهائى که از امامان عليهم‌السلام روايت شده است واز حالاتشان در هنگام دعا وعبادت، استفاده مى شود که چنان عرض فقر ومسکنتى که از آنان در درگاه خدا ظاهر شده، از ديگران، - حتى بزرگترين فلاسفه الهى - ديده نشده است. واين شعور به فقر ونياز وخود را نديدن وچيزى نشمردن در آن بزرگواران چنان شدت و رسوخ داشته است که احساس حاجت به خدا ولطف وکرم او از بزرگترين ومتعالى ترين درجات ايشان بوده است آنان عزت خود را به عبوديت وپرستش وبندگى او مى دانستند که در مقام مناجات عرضه مى داشتند: الهى کفى لى عزا ان اکون لک عبدا وکفى لى فخرا ان تکون لى ربا وحجت خود را فقر خود قرار مى دادند، وبه آن از خدا حاجت مى طلبيدند که: الهى حجتى حاجتى ووسيلتى فاقتى حقا بايد سير قافله ممکنات و کاروان انسانيت براى وصول به اين مقام و براى نزديک شدن به اين مقام و شباهت يافتن به صاحبان اين مقام باشد، که اگر اين نباشد مسير آنان لغو وپوچ و بيهوده خواهد شد و عالم به آن گونه که اگزيستانسياليست ها وسارترها ومارکسيست ها وملحدان ديگر معتقدند، هيچوجه تفسير وتوجيهى نخواهد داشت، وهمان بهتر که با بمب هاى ويران کننده يکباره آن را ويران ونابود کنند، و به اين مرارت ها وجنگ ها وکشمکش ها و ناکامى ها و ناراحتى ها وفلاکت ها پايان دهند، وهمه را وآيندگان را از اين تاريک خانه ووحشت کده خلاص سازند.

اما اگر بشر به منتهاى واقعى مسير جهان ومسير انسان آگاه شد، ونظام امامت وانسان کامل وکمال انسان را شناخت، آگاهى مى يابد واميدوار مى شود، وبه زندگى وکمال وترقى علاقمند مى گردد، وعالم را با معنى وبا محتوا مى شناسد، معنائى که جمال حقيقت را به انسان نشان مى دهد وعالم را گلستان وبا روح وبا هدف معرفى مى نمايد. چه زيبا وچه با حقيقت است حرکت جهان که به سوى شخصيت هائى مانند ابراهيم ومحمد وعلى وفاطمه و حسن و حسين مى رود، و افرادى مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و شهيدانى چون حمزه و جعفر و پاکبازان و فداکارانى چون شهيدان کربلا، وکوبندگان ستمگران چون حجر بن عدى وعمرو بن حمق وميثم ورشيد هجرى، ودانشمندان وعلمائى مانند زراره ومحمد بن مسلم وابن ابى عمير وزکريا بن آدم قمى وکلينى و صدوق وشيخ مفيد و سيد مرتضى و رضى و شيخ طوسى و علامه حلى و شهيدين و شيخ انصارى وميرزاى شيرازى و آيت الله بروجردى، و هزارها افراد از اين قبيل در هر رشته از کمال انسانى، به دنيا تحويل مى دهد.

از نظر يک نظام سوسياليستى، سير جهان وسير انسان به سوى جامعه اى است منهاى درک هاى انسانى ومعنويات، سير به سوى جامعه اى که فردى مثل استالين در آن ديکتاتور وفرمانروا، وعملا وبى منازع مدعى خدائى باشد، يا فرعون ديگر مثل برژنف زمامدار باشد که کشورى ضعيف را که در همسايگى او قرار دارد، مورد هجوم وحشيانه قرار دهد واز زمين و هوا به کشتار مردم و ويران کردن خانه هاى مردم مستمند روستاها وشهرها بپردازد ومدرن ترين اسلحه ها را براى زير يوغ گرفتن يک ملت آزاده بکار برد وبيش از يک ميليون انسان از کوچک وبزرگ وزن ومرد را قتل عام وبيش از يک ميليون نفر را از خانه وکاشانه آواره سازد، وهنوز هم که هنوز است، دست از سر آنها بر ندارد وچنان نشان دهد که تا کشورشان را تصرف نکند، اگر چه بقيمت جان تمام مردم باشد، تصميم سبعانه خود را نخواهد شکست.

چنين جامعه اى با چنين رهبران خونخوار وبى ايمان به شرف انسانيت، اگر هم در بين خودشان با استضعاف ديگران وغارت مستضعفان خوراک ومسکن وسائر وسائل رفاه مادى را فراهم کنند، از يک دام دارى آماده وپر از کاه وعلف، که در آن همه ارزشهاى متعالى انسان پوچ وبى معنى ومسخره باشد، بيشتر نخواهد بود.

واما از نظر نظام سرمايه دارى هم بهتر از اين نيست که هدف سير آن، سير به سوى خود کامگى ها وحيوانيت وشهوات وآزادى هاى غير سالم ونامحدود وطبقه بندى وتبعيض واستثمار وکاخ سفيد وآن تجملات، وحکومت کندى هاى شهوتران وآلوده دامان وکارتر وهنر پيشه اى چون ريگان ونوکرهاى صهيونيسم وسرمايه داران خون آشام است.

حتما هدف جهان را هر چه بگويند، ومقصد جهان را هر چه بدانند، اين جامعه ها واين نظامها - که در آنها سرنوشت بشريت در اختيار دو نفر وحشى درنده قرار دارد که جز از جهت ترس بسوى يک ديگر حمله نمى کنند - نمى باشد، واين رژيم ها که بخش عمده محصول زحمت وتلاش انسانها را صرف تجهيزات جنگى وساختن سلاح ها مخرب ووحشتناک براى ادامه استکبار واستعلاى خود مى نمايند، نيست.

واگر اين هدف باشد (که هرگز نيست) جا دارد همه با فرشتگان هم زبان شوند وبگويند: (أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ).(49)

نظام الهى امامت به همه اين پرسش ها پاسخ مى دهد ووجود امام همه اين ايرادات را از ميان مى برد، وبر همه کاخ نشين ها واستکبارها واستعلاها واستعباد انسانها، که در عصر ما بزرگترين وستمکارترين وبرترى جوترين آنها حکومت مارکسيسم وملحد شوروى ورژيم استعمارگر وصهيونيسم پرور امريکا است، خط بطلان مى کشد وعلو وبرترى جوئى را، حتى در کمترين جلوه اش، به شدت محکوم مى سازد وشعار و بنياد رابطه خود را با مردم وهر قوى و نيرومندى را با ضعيف، اين آيه مى داند: (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ).(50)

ما اين دار آخرت را براى آنانکه در زمين اراده علو وفساد وسرکشى ندارند قرار مى دهيم وعاقبت نيک مخصوص پرهيزکاران است.

پس هر کجا ذره اى علو خواهى وبرترى جوئى بر ديگران است، آنجا نظام امامت مستقر نيست. طغيان وديکتاتورى وزور واستبداد - حتى در يک ده ويک خانه واز يک کدخدا ويک سرپرست خانواده - به هر صورت وبه هر شکل محکوم است، واينان از بهشت خدا محرومند وعاقبت نيک وپايان خوب براى کسانى است که از مظاهر گردنکشى وخود برگزينى وفخر واعتبار فروشى واستضعاف وکوچک شمردن ديگران پرهيز مى نمايند.

نظام امامت يعنى حرکت همه براى على وبه سوى روش على وحکومت على ومهدى، عليهما‌السلام. در اين نظام است که حکومت به عنوان يک هدف مقصود نيست وهر کس هم آن را به عنوان يک هدف بخواهد، شايسته حکومت وهيچ منصبى در اين نظام نيست، بلکه حکومت وسيله اقامه عدل ودفع باطل وستم واحقاق حقوق واجراء احکام وترقى واقعى انسانها وکمک به ضعفا وتامين رفاه وامنيت وآزادى همگان است: (الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ).(51)

رهبران اين نظام امامت، افرادى هستند که خدا مى فرمايد: اگر آنها را در زمين متمکن وصاحب نيرو گردانيم، نماز را بر پا داشته وزکوه را مى دهند وامر به معروف ونهى از منکر مى نمايند و پايان کارها با خدا است.

در پرتو اين نظام است که زندگى اصالت مى يابد، معنى پيدا مى کند وبراى آن سير وکوشش وحرکت وکار وتلاش با ارزش وعقلانى خواهد شد.

والا بشر کجا مى رود؟ وکجا مى رود؟ به سوى بمب هاى اتم وئيدروژن وجنگ هاى جهانسوز؟ يا به سوى دنياى مادى وصنعتى، وتمدنى که اين همه بدبختى ها وفشارها وعياشى ها وتجمل پرستى ها وتبعيضات را به وجود آورده است؟ يا به سوى نژاد پرستى واستعمار آمريکا؟ يا به سوى جامعه حيوانى وماشينى ومسلوب الاختيار کمونيسم که در آن آزادى وانسانيت به معانى حقيقى ومتعاليش قابل درک نيست؟ کدام يک از اين نظام ها وسازمان ها مى تواند هدف نهائى وپاسخگوى روح وسيع بشر باشد؟

بشر به هر کدام رسيد، گمشده خود را در آن نيافت. اين سازمان هاى بين المللى است که هر کدام زير نفوذ يک ابر قدرت قرار دارند وبه اسم حق، باطل، وبه اسم عدل، ظلم، وبه نام همزيستى مسالمت آميز وحسن همجوارى، توطئه وخيانت وتجاوز به همسايه، مى نمايند، واز هيچ گونه عمل خلاف قواعد انسانى روى گردان نمى باشند. اين سازمان ملل است که علاوه بر هزار ويک ايراد که به آن وارد است، بارزترين نشان اساس خبيث آن - که حفظ منافع زورمندان واستضعاف گران است - حق وتو است که پنج حکومت مستکبر وجهان خوار وعامل عمده فساد دنيا وعقب ماندگى مستضعفان، در اين سازمان دارند.

اين حق غير شرعى وخلاف عدالت، اين پنج حکومت را مسلط مى سازد از اجراء هر تصميمى که مخالف منافع خودشان باشد، جلوگيرى نمايند وآن را وتو کنند، ديگر اين مطرح نيست که چرا اين حق براى آنها باشد؟ وچرا حکومت هاى ديگر وکوچک اين حق را نبايد داشته باشند؟

وچرا در تمام افريقا يک کشورى داراى اين حق نيست؟ همه اين سخنان ونقشه هائى که ابر ستمگران براى فريب عوام يا بهانه داشتن وبهانه ساختن براى مداخله در امور ديگران عنوان مى کنند، فاقد حقيقت وارزش است، چنانکه وقتى که سازمان ملل تشکيل شد ودولتها در آن قبول عضويت مى کردند، خطاب به حضرت ولى عصر - عجل اله تعالى فرجه - در ضمن اشعارى عرض کرده ام:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| منشور سازمان ملل حرف است |  | چون نيستش حقيقت ومبنائى |
| آوازه عدالت وآزادى |  | اسم است وهيچ نيست مسمائى |
| تا کى به جان ومال بشر دارند |  | اين رهزنان حکومت وآقائى |

واقعا اگر اميد به رسيدن به حکومت جهانى - مهدى عليه‌السلام - وبر قرار شدن نظام امامت در محدوده هاى کشورى ومنطقه اى در تحت ولايت نواب عام آن حضرت فقهاء عادل نباشد، هيچ گونه اميدى براى بشر باقى نخواهد ماند وتمام سعى وتلاش هاى او بيهوده وبى نتيجه خواهد شد. اين آزمايش هائى که بشر از رژيمهاى گوناگون کرده واين که به هر رژيمى روى مى آورد، آن را بر آورده خواسته هاى واقعى خود نمى بيند، موجب مى شود که وقتى منادى آسمانى مردم را به حکومت جهانى مهدى - سلام الله عليه - بخواند جمعيت هاى محروم وگروه هاى مستضعف در همه جهان از آن استقبال نمايند، وحکومت الهى را به جاى تمام اين حکومتهاى گوناگون از جان ودل بپذيرند.

چنان که در روايات قريب به اين مضمون روايت شده است که هنگامى حکومت مهدى عليه‌السلام اعلام وبرقرار مى شود که تمام حکومت ها ورژيم ها را بشر امتحان کرده باشد، وناتوانى ها ونارسایى ها و مفاسد و معايب آنها را دانسته وفهميده باشد که در حقيقت برايش يک راه ويک اميد بيشتر باقى نمانده باشد.

متن روايت اين است: «لن يبق اهل بيت لهم دوله الا ولوا قبلنا حتى لا يقول احد وانا لو ولينا لعدلنا مثل هؤلاء».(52)

بديهى است در چنين وضعى که همه از کارسازى رژيم ها ومکتبهاى گوناگون مايوس شدند، دعوت الهى مهدى - عليه‌السلام - را از جان ودل مى پذيرند ومستضعفان جهان به يارى آن حضرت که منصور به رعب ومويد به نصر خدا است بر مى خيزند ومستکبران را از صحنه مداخله در امور جوامع بشرى بر کنار مى نمايند.

ودر چنان جهانى که پر از استکبار واستضعاف شده وهمه چشم به راه ومنتظر يک حرکت ونهضت وبيرون آمدن دست غيبى از آستين مصلح جهان وموعود پيغمبران باشند، ناگهان وعده الهى محقق مى شود ومهدى موعود که علائم ونشانى ها وخصوصياتش در صدها حديث بيان شده است ظهور مى فرمايد وعالم را پر از عدل وداد مى کند: «فيملا الارض قسطا وعدلا بعد ما ملئت ظلما وجورا».(53)

در اينجا سخن را در اين رساله به پايان مى رسانيم وخوانندگان کاوشگر ومعرفتجو را به کتاب هاى محققين علما وآگاهان به کتاب وسنت ومعارف آل محمد - صلوات الله عليهم - ارجاع مى دهيم، فقط به پرسشى که ممکن است براى بعضى در رابطه با مطالب گذشته پيش بيايد در خاتمه اين رساله جواب مى دهيم: پرسش اين است که آنچه گفته شد از وابستگى جهان به وجود امام عليه‌السلام در صورتى صحيح است که امام وحجت همراه با وجود عالم، همواره وحتى قبل از خلقت آدم وحوا، وجود داشته باشد، اما در صورتى که سلسله حجج الهيه به وجود آدم منتهى شود، يا به عبارت ديگر از او آغاز گردد، سائر اجزاء عالم، قبل از خلقت حجج، چه وابستگى به وجود آنها خواهند داشت وچگونه اين وابستگى قابل توجيه است؟

پاسخ اينکه: اولا بر حسب بعضى از توجيهات که ياد آور شديم، حتى اگر شخصى که اکمل واشرف کاينات است و وجود جهان وابسته به او است بعد از خلقت عالم وبه صورت يک جزء و يک واحد از اجزاء عالم آفريده وموجود شود، وابستگى سائرين به و جود او قابل انکار نخواهد بود وبه قول خاقانى همان وجود او، بعد از اينکه جهان مراحلى را طى کرد، دليل بر کمال او است، خاقانى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر چه بعد همه در وجودش آورد |  | وجود آخر او بر کمال او است گوا |
| نه سوره از پس ابجد همى شود مرقوم |  | نه معنى از پس اسما همى شود پيدا |
| نه روح را پس ترکيب صورت است نزول |  | نه شمس را از پى صبح صادق است ضياء |

وثانيا بر حسب اخبار معتبره، انوار پيغمبر اکرم وائمه طاهرين - صلوات الله عليهم اجمعين - پيش از همه خلق شده اند.(54)

واول ما خلق الله، آن بزرگواران بوده اند، واز حضرت مولى امير المؤمنين عليه‌السلام نقل شده است که فرمود: کنت مع الانبياء سرا، کما کنت مع محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جهرا.(55)

رواياتى که در گزارش معراج حضرت رسول - صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم - وارد شده وهمچنين بعضى احاديثى که در تفاسير آياتى مثل (وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ) (56) وارد شده نيز بر اين دلالت دارند که انوار خمسه طيبه وسائر ائمه معصومين عليهم‌السلام پيش از ظهور وتجلى آنها در اين جهان آفريده شده اند، وبعضى از پيامبران، مانند حضرت ابراهيم خليل الله عليهم‌السلام به ديدار وزيارت آن انوار نايل شده وبه آن بزرگواران در حوائج مهم وشدايد متوسل شده وخدا را به حق آنها خوانده اند، ويکى از نکته ها واسرار اينکه عيسى عليه‌السلام با آن مقام کلمه اللهى وروح اللهى، بر حسب اخبار متواتره که از طريق سنى وشيعه روايت شده است، به حضرت مهدى - ارواحنا فداه - در نماز اقتدا مى کند، همين موضع بلند وعلو رتبه وکمال آن حضرت است که بايد حتى مثل عيسى به آن مقتداى جهانيان اقتدا نمايد.

ومويد اين مطلب حديث معروف از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است که فرمود: لو کان موسى حيا لما وسعه الا اتباعى(57) وحديث آدم ومن دونه تحت لوائى وچه نيکو سروده شده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جهان روشن از لمعه روى او |  | شب قدر تارى ز گيسوى او |
| چو سازد لواى خلافت بلند |  | در آرد سر عاصيان در کمند |
| نهالى است از گلشن اصطفا |  | ثمر بخش اصحاب صدق وصفا |
| سرشته به آب کرامت گلش |  | محيط علوم لدنى دلش |
| مه رايتش ثالث ماه وخور |  | ز عدلش شود جمله آفاق پر |
| چو گردد به محراب اين مقتدا |  | کند پور مريم بدو اقتدا |

وچون در اين موضوع اگر بخواهيم بسط سخن بدهيم وپيرامون اين روايات وتحقيقات ولطائف ومطالبى که علماء اهل تحقيق فرموده اند، سخن بگوئيم، از وضع اختصارى که در اين رساله منظور است خارج خواهيم شد، با تقديم درود به صاحب مقام ولايت عظمى وامامت کبرى، حضرت بقيه الله، صاحب العصر و ولى الامر، حجه بن الحسن العسکرى، وکليه شيعيان ومؤمنان به ولايت آن حضرت، و منتظران ظهور آن يگانه رهبر و ولى امر - کل ارواح العالمين له الفداء - و ضمن عرض ضراعت و مسکنت، با اين سه بيت شعر، خطاب به آستان فرشته پاسبان آن ولى دوران وقطب زمان نموده، رساله را پايان مى دهيم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل دردمند عاشق، ز محبت تو خون شد |  | نه کشى به تيغ هجرت، نه بوصل مى رسانى |
| نمى روم ز ديار شما به کشور ديگر |  | برون کنيدم از اين در آيم از در ديگر |
| من ار چه هيچ نيم هر چه هستم آن توام |  | مرا مران که سگى سر بر آستان توام |

واين چند بيت را نيز از اشعار مرحوم آيت الله والد، که تضمين اشعار معروف خواجه حافظ شيرازى است، اضافه مى کنم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى زيب ده عالم، مجموعه زيبائى |  | سر حلقه جن وانس، سر دفتر دانائى |
| در پرده غيبت چند، اى مهر جهان پائى |  | اى پادشه خوبان، داد از غم تنهائى |
| دل بى تو بجان آمد، وقت است که باز آئى |  | اى عشق تو اول فرض، در مذهب اسلامى |
| جان مى دهمت گر باد، آرد ز تو پيغامى |  | صحراى تجلى را، از مهر بنه گامى |
| اى درد توام درمان، در بستر ناکامى |  | واى ياد توام مونس، در گوشه تنهائى |
| اميد وصال تو، اى دوست جوانم کرد |  | عشق تو مرا فارغ، از هر دو جهانم کرد |
| باز آ که فراق تو، بى تاب وتوانم کرد |  | مشتاقى ومهجورى، دور از تو چنانم کرد |

کز دست بخواهد شد، پايان شکيبائى

اللهم عجل فرجه وسهل مخرجه وزين الارض بطول بقائه واجعلنا من انصاره واعوانه والمجاهدين بين يديه وصل عليه وعلى آبائه الطاهرين.

وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين

23 ربيع المولود 1401

لطف الله صافى

## پي نوشت ها

(1) پيرامون علم انبيا واوليا به مغيبات، وچگونگى وواقعيت آن، که امرى انکار ناپذير است، مراجعه شود به کتاب هائى که يا در خصوص اين موضوع نوشته شده، يا به مناسبتى اين مباحث در آنها پى گيرى شده است، از جمله تاليفات اين حقير مثل نويد امن وامان وپرتوى از عظمت حسين، عليه‌السلام وفروغ ولايت در دعاى ندبه.

(2) ترجمه او در تاريخ بغداد ولسان الميزان مذکور است.

(3) رازى در الجرح والتعديل عبد الله بن اميه قرشى را ترجمه کرده است که ظاهرا غير از عبد الله بن اميه مولى مجاشع است، ودر جامع الرواه عبد الله بن اميه سکونى را ترجمه کرده است که از اصحاب حضرت صادق - عليه‌السلام - است.

(4) ترجمه يزيد بن ابان رقاشى در تهذيب التهذيب ابن حجر مذکور است.

(5) انس بن مالک از صحابه معروف است وترجمه وتاريخ حالات او در کتاب هاى تاريخ وتراجم مثل استيعاب واصابه واسد الغابه وغيرها آمده است.

(6) کشف الاستار ص 99، پوشيده نماند که احاديث دال بر امامت ائمه اثنى عشر عليهم‌السلام از طرق اهل سنت متواتر است وبيش از سى نفر از صحابه اين احاديث را روايت کرده اند واين روايات بر صحت مذهب شيعه اهل بيت عليهم‌السلام که معتقد به امامت ائمه اثنى عشر مى باشند، دلالت دارند وبر هيچ يک از مذاهب سائر فرق مسلمين قابل انطباق نيستند، خصوصا که در خود اين روايات، روايات مطلقه تفسير شده ودر رواياتى مثل روايت حافظ معروف ابو الفتح بن ابو الفوارس در اربعين خود به اسامى ايشان نيز تصريح شده است.

(7) مخفى نماند که اين حديث در کتاب هاى معتبر شيعه نيز روايت شده، از جمله در امالى شيخ مفيد - قدس سره - مجلس 17 از سلمان روايت شده است.

(8) رجوع شود به کتاب ها وجوامع حديث مثل کافى ووافى وبحار ودرر البحار وغيرها.

(9) کشف الاستار، ص 78 و79.

(10) المسائل الخمسون، رساله اى است از فخر که در ضمن مجموعه اى به نام مجموعه الرسائل در مصر در مبعه علميه کردستان، در سال 1328 قمرى چاپ شده واين حديث در اين کتاب نقل شده است.

(11) نهج البلاغه، خ 150 عالم جليل حاج ميرزا ابو الفضل تهرانى - قدس سره - در شرح زيارت عاشورا در موضوع معرفت امام کلامى دارد که عينا نقل مى شود:

معرفت امام عليه‌السلام مراتبى دارد:

اول: احاطه به مقام ايشان است، کما هو حقه، واين مرتبه در حيز افهام ما نيست:

جمله ادراکات بر خرهاى لنگ او سوار باد پايان چون خدنگ وحديث شريف من عرفنا فقد عرف الله مى تواند اشاره به اين معنى باشد وحديث معروف که شيخ صدوق - عليه الرحمه - روايت کرده که پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: يا على وعرف الله الا انا وانت ولا عرفنى الا الله وانت ولا عرفک الا الله وانا بنابر عموم ثبوت احکام امير المؤمنين براى ائمه، عليهم‌السلام - چنانچه در اخبار وارد شده - شاهد صدق اين مدعى باشد. مرتبه ثانيه: اطلاع بر اسرار وسراير ووقوف بر بواطن وضمائر ايشان است به حدى که طاقت بشر اقتضا کند، اين هم مراتبى دارد ومقول به تشکيک است واين درجه خصيصين شيعه وصديقين واولياء است واز اخبار اهل بيت عليهم‌السلام معلوم مى شود که سلمان فارسى وابو حمزه ثمالى ويونس بن عبد الرحمن مولى آل يقطين وجماعتى ديگر، هر يک به مرتبه اى از مراتب اين مقام رسيده اند ومستفاد از مجموع اخبار آنست که در صحابه افضل از سلمان نيست واين حکم جارى در اهل بيت نيست، چه او به تنزيل از ايشان شده وايشان به تحقيق از اين طايفه هستند.

مرتبه ثالثه: اطلاع بر مراتب کمالات ومدارج مقامات عاليه ايشان است چنانچه از اخبار اهل بيت وآثار شريفه ايشان ظاهر مى شود از علم وحلم وتقوى وشجاعت وسماحت واحتياج جميع خلق در امور به ايشان ووساطت ايشان در صدور جميع فيوض الهيه و مواهب ربانيه واينکه امامت بر جميع ما فى الوجود دارند واين مقام علماء وفقهاء ومؤمنين از حکما وعرفا است وهر کس هر چه بيشتر از مشکوه انوار مقدسه ايشان اقتباس کرده وزيادتر از بحر محيط فضائلشان اعتراف نموده در اين مرحله ثابت قدم تر وصاحب منزله تر است. مرتبه رابعه: اعتراف به امامت ايشان ودارائى کمالات است اجمالا، واين حظ عوام است وجميع مراتب از تشکيک واختلاف، به حسب اختلاف استعداد اصحاب آنها، خالى نيست. الخ. شفاء الصدور، ص 214، 213. (12) نهج البلاغه خطبه 8.

(13) سوره کهف، آيه 109.

(14) سوره روم، آيه 7.

(15) نهج البلاغه، 107.

(16) مناسب اين توجيه است، اين اشعار از مرحوم حاج ميرزا حبيب الله خراسانى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى چرخ کهن به طلعتت نو |  | از روى تو مه گرفته پرتو |
| بندى ز کمند تو مجره |  | نعلى ز سمند تو مه نو |
| از حزم تو شد زمين گرانبار |  | واز عزم تو شد فلک سبک رو |
| حزمت بزمين که اين چنين باش |  | عزمت به فلک که آن چنان رو |
| اى چاکر در گه تو قيصر |  | واى بنده در گه تو خسرو |
| جان بر لب ولب بجان رسيده |  | واين کارد به استخوان رسيده |
| شمشير تو در غلاف تا کى |  | گيتى به تو در خلاف تا کى |
| اين ذلت وانکسار تا چند |  | واين محنت واعتساف تا کى |
| از دشمن و دوست طعنه تا چند |  | اين فرقت واختلاف تا کى |
| در دين نبى خلاف تا چند |  | از راه حق انحراف تا کى |
| از ديده مردم از چه دورى |  | در مردم ديده عين نورى |

17. چه مناسب است اين دو شعر از کتاب گنج دانش مرحوم آيت الله والد، قدس سره:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز قبر آيم برون چون روز محشر |  | مرا بس چارده شخص مطهر |
| على چار ومحمد چار وزهرا |  | حسين ودو حسن موسى وجعفر |

وديگرى از شعراء ومديحه سرايان اهل بيت عليهم‌السلام گفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نگسلد رشته اميد گرانبارى جرم |  | زمره اى را که شما حبل متينيد همه |
| سيزده تن ز شما چاشنى از يکتن يافت |  | ز آن نمکدان حقيقت نمى کنيد همه |

(18) چه نيکو فرموده سيد رضى در اشعارى که بنى عباس را مخاطب قرار داده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ردوا تراث محمد ردوا |  | ليس القضيب لکم ولا البرد |
| هل اعرفت فيکم کفاطمه |  | ام هل لکم کمحمد جد |
| جل افتخارهم بانهم |  | عند الخصام مصاقع لد |
| ان الخلائف والا ولى فخروا |  | بهم علينا قبل او بعد |
| شرفوا بنا ولجدنا خلقوا |  | فهم صنائعنا اذا عدوا |

(19) کمال الدين، ب 23، ح 4، ص 254، ج 1، ط دار الکتب الاسلاميه.

(20) خلاصه العبقات، ج 4، ص 59.

(21) سوره البقره، آيه 29.

(22) سوره الرحمان، آيه 10.

(23) سوره البقره، آيه 22.

(24) سوره الذاريات، آيه 56.

(25) لازم به تذکر است، از اينکه ما در ضمن سخنان خود کلمه امام را محور سخن قرار داده ايم، گمان نشود که شئونى را که در اين بحث براى امام اثبات مى کنيم، براى حضرت رسول اکرم، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، العياذ بالله، ثابت نمى دانيم، بلکه مطلب بر عکس است، اولا بر حسب روايات متواتره نور - که شيعه وسنى روايت کرده اند - پيغمبر، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، وامير المؤمنين عليه‌السلام از نور واحد خلق شده اند وثانيا بر حسب روايات ديگر وبراهين عقلى هر کمالى که ائمه عليهم‌السلام دارا مى باشند، مرتبه اکمل واقوايش را پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم داراست، و پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از همه آنها افضل است وآنان نسبت به پيغمبر تابع و مطيع، وآن حضرت مطاع ومتبوع است.

پس تمام شئونى که از آنها بحث مى کنيم، به طريق اولى براى شخص شخيص حضرت خاتم الانبياء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ثابت است، اين مطلب در کمال صراحت ووضوح از خطبه هاى امير المؤمنين عليه‌السلام در وصف ومدح پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و از مواضعى که امير المؤمنين نسبت به آن حضرت در مثل ليله المبيت ودر شعب ابى طالب داشته، استفاده مى شود. وخلاصه در بين تمام امت احدى را از على عليه‌السلام نسبت به پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مطيع تر وتسليم تر نخواهيم يافت واين يکى از فضايل بزرگ على عليه‌السلام است که احدى از صحابه در آن با آن حضرت، همطراز نمى باشد.

(26) سوره البقره آيه 30.

(27) سوره البقره آيه 30.

(28) سراينده ابن نباته مصرى است.

(29) سراينده اين ابيات نيز ابن نباته است.

(30) خلاصه العبقات، ج 4، ص 174.

(31) رجوع شود به شواهد الحق فى الاستغاثه بسيد الخلق تاليف بنهانى ص 137 و156، طبع استانبول 1396.

(32) شواهد الحق، ص 139.

(33) سوره واقعه، آيه 64، 63.

(34) سوره واقعه، آيه 59، 58.

(35) اعيان الشيعه، ج 4، ق 2، ص 76. الامام الصادق علم وعقيده، ص 159 - اين ابيات را از آن حضرت از تفسير صافى يا يکى ديگر از کتاب هاى مرحوم فيض که سال ها پيش ديده وحفظ کرده ام نوشتم، وچون در حال حاضر محل آن در نظرم نبود اين دو کتاب را به عنوان مصدر نوشتم که کتاب اول سه بيت اول وکتاب دوم هر چهار بيت را نقل کرده وبه جاى لغائصها، لغائصکم وبه جاى رضوان، ولدان نقل کرده اند.

(36) مخفى نماند که در کتاب فرائد السمطين بعضى احاديث مبشره به حضرت مهدى - عليه‌السلام - را روايت کرده است ودر مقام مدح آن حضرت در ديباچه کتاب مى گويد: الحجه القائم بالحق العارف بحقائق ما صدر من الکاف والنون المحيط علما بدقائق ما جرى به القلم ونفث به النون، سبحانه من لطيف خبير زرع فى اراضى الايجاد والتکوين حبه الولايه فاخرج شطاها بعلى المرتضى سيف الله المنتضى، وآزره بالائمه المعصومين من ذريته اهل الهدايه والتقوى فاستغلظ بميامن اجتهاد اولياء الله الصالحين، ذوى المجاهدات والمکاشفات المجدين فى قمع الهوى فاستوى على سوقه بالمهدى المکين الامين وبالاخره اين عالم سنى يکى از علماء اهل سنت است که معتقد به امامت ائمه اثنى عشر عليهم‌السلام است.

(37) خلاصه العبقات، ص، 177 و178.

(38) خلاصه العبقات، ص، 178 و179.

(39) در نهج البلاغه، در ضمن خطبه دوم، در شان اهل بيت عليهم‌السلام مى فرمايد: اليهم يفىء الغالى وبهم يحلق التالى يعنى غالى وپيش افتاده بايد به سوى آل محمد عليهم‌السلام بازگردد وعقب مانده بايد به ايشان ملحق شود. ودر حکمت 109 مى فرمايد نحن النمرقه الوسطى بها يلحق التالى واليها يرجع الغالى يعنى: مائيم متکاى ميانه که وامانده به آن ملحق مى گردد وتجاوز کننده به آن رجوع مى نمايد.

(40) پيرامون سند ومتن احاديث ثقلين وامان وسفينه ومفاد آنها در کتاب امان الامه من الضلال تاليف نگارنده، توضيحات کامل داده شده است.

(41) سوره اعراف، آيه 180.

(42) سوره جمعه، آيه 1.

(43) سوره اعراف، آيه 180.

(44) کافى، کتاب التوحيد، باب النوادر، ح 4.

(45) ترجمه آيه شريفه پيش از اين گفته شد.

(46) سوره نمل، آيه 131.

(47) سوره رعد، آيه 43 - در تفسير اين آيه در تفسير صافى روايت شده است که از حضرت صادق عليه‌السلام سوال شد، کسى که نزد او علمى از کتاب (علم من الکتاب) است داناتر است يا آن کسى که نزد او علم کتاب (علم الکتاب) است، حضرت فرمودند: نبود آن کسى که نزد او علمى از کتاب است در برابر آنکه نزد او علم کتاب است مگر به مقدارى که بال مگس از آب دريا مى گيرد. وامير المؤمنين عليه‌السلام فرمود: علمى که آدم به زمين آورد وآنچه جميع پيامبران تا حضرت خاتم الانبياء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به ان فضيلت داده شدند، در عترت خاتم النبيين صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است.

(48) حديث معروف است وصدر آن به اين متن در تفسير صافى در تفسير آيه 2 سوره بقره نقل شده است: الصوره الانسانيه هى اکبر حجه الله على خلقه وهى الکتاب الذى کتبه الله بيده.

(49) سوره بقره، آيه 30.

(50) سوره قصص، آيه 83.

(51) سوره حج، آيه 41، حاکم حسکانى، که از علماء بزرگ اهل سنت است، در کتاب شواهد التنزيل که اخيرا به همت يکى از علماء پر تلاش ومخلص با تحقيق وتعليق چاپ شده است ودر آن در رابطه با فضائل اهل بيت عليهم‌السلام 210 آيه از آيات قرآن مجيد و1163 حديث جمع آورى شده، در تفسير اين آيه سه حديث روايت کرده است، در يکى از اين سه حديث، که حديث 555 کتاب مى باشد، از فرات مفسر معروف مسندا از حضرت باقر عليه‌السلام روايت کرده است که ابى عبيده حذاء پرسش کرد: چگونه صاحب الامر را بشناسيم؟

حضرت در پاسخ اين آيه شريفه را قرائت فرمود وفرمود: «اذ رايت هذا الرجل منا فاتبعه فانه هو صاحبه» يعنى: وقتى مردى از ما را ديدى که برنامه اى را که اين آيه اعلام مى کند اجرا مى نمايد، او را پيروى کن که همان صاحب الامر است. ودر حديث 556 از همان فرات مسندا از ناب زيد بن على بن الحسين عليهم‌السلام روايت کرده است که گفت: اذا قام القائم من آل محمد يقول: يا ايها الناس نحن الذى وعدکم الله فى کتابه: الذين ان مکناهم فى الارض الايه يعنى: وقتى قائم آل محمد عليهم‌السلام قيام مى نمايد مى فرمايد: اى مردم مائيم آنان که خدا شما را در کتابش وعده داده است.

الذين ان مکناهم فى الارض.

(52) اکنون مصدر اين حديث شريف را در نظر ندارم ومحتاج به مراجعه جديد است لذا حديث ديگرى را که در منتخب الاثر ص 308 - از ارشاد شيخ مفيد نقل نموده ام ودر کتاب غيبت شيخ طوسى (ص 282، طبع مطبعه نعمان نجف اشرف) وبحار الانوار علامه مجلسى (ج 52، طبع جديد، ص 282) نيز روايت شده است نقل مى نمائيم متن حديث به روايت غيبت شيخ طوسى، از حضرت باقر عليه‌السلام، اينست: دولتنا آخر الدول ولم يبق اهل بيت لهم دوله الا ملکوا قبلنا لئلا يقولوا اذا راوا سيرتنا: اذا ملکنا سرنا مثل سيره هولاء وهو قول الله عز وجل: (والعاقبه للمتقين).

(53) راجع به عدل وقسط وجور وظلم بر حسب تحقيق ومطالعاتى که اين جانب نموده ام هر کجا عدل وقسط در کنار هم در برابر جور وظلم آورده شود، مراد از قسط تجاوز نکردن به ملک وحق غير ونصيب وسهم به عدل است، در آنچه حقيقتا يا حکما قابل تقسيم وتوزيع باشد ومراد از عدل اعم از آن يا خصوص عدل حاکم است چنانکه مراد از جور جور در حکم است ومراد از ظلم يا اعم از آن يا خصوص ترک عدالت در نصيب وسهم وتجاوز به حقوق وملک ديگران وانواع خيانت ها است.

ودر صورتى که به تنهائى در کلامى آورده شوند، دلالت جور بر جور در حکم اظهر است از دلالت آن بر مطلق بى عدالتى وترک ميانه روى ولذا اطلاق ظالم به خائن ومتجاوز به نفس ومال وناموس غير ابلغ واغلب است از جائر، چنانکه اطلاق قسط در خصوص نصيب وسهم به عدل واقامه حقوق اظهر از عدل است، هر چند به ملاحظه قرائن ومناسبات ظهور اين کلمات متفاوت مى شود که بايد در مواردى که به تنهائى مذکور مى شوند قرائن حاليه ومقاليه را در فهم مقصود گوينده در نظر گرفت.

(54) اين احاديث را - خصوصا در مورد پيغمبر اکرم، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وامير المؤمنين، عليه‌السلام - اهل سنت مانند ابن مردويه وابن سعد وبزاز وطبرانى واحمد وبخارى وحاکم وبيهقى وابن ابى شيبه وابن جرير وابن ابى حاتم وديلمى وعبد الله بن احمد وابن عبد البر وخطيب وابن مغازلى وابن عساکر وابن حجر ورافعى ومحب طبرى وجماعتى ديگر نيز روايت کرده اند. براى نمونه مراجعه شود به تفسير آيه 7 سوره احزاب واذ اخذنا من النبيين ميثاقهم ومنک ومن نوح... در تفسير الدر المنثور سيوطى وروح المعانى آلوسى ونيز به تاريخ ابن عساکر ج 1 ترجمه امير المؤمنين - عليه‌السلام - ص 151، ح 185 و186 وکفايه الطالب، ب 87، ص 315، وميزان الاعتدال، ج 1، ص 235 ومناقب ابن مغازلى، ص 130 وفرائد السمطين، ج 1، ب 10، ص 36، ح 1 وب 2، ح 5، ص 41 وح 6 و7، ص 42 و43 وح 8، ص 44 وکتاب هاى ديگران مثل سيوطى وابن ابى الحديد وصفورى. واگر کسى بخواهد بر تواتر اخبارى که دلالت بر سبقت خلقت پيغمبر - صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم - وامير المؤمنين - عليه‌السلام - بر حسب کتاب هاى معتبر عامه وخاصه (شيعه وسنى) مطلع شود، به کتاب عبقات وجلد 4 خلاصه آن - که مربوط به حديث نور است، مراجعه نمايد.

(55) ودر کتب عامه است که حضرت رسول - صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم - به امير المؤمنين - عليه‌السلام - فرمود: کنت مع الانبياء سرا ومعى جهرا يعنى: تو در سر وپنهان با پيمبران گذشته بودى، وبا من هستى در ظاهر وآشکار خلاصه العبقات، ج 4، ص 91.

(56) سوره صافات، آيه 83.

(57) حافظ ابو نعيم در دلائل النبوه نقل کرده است که عمر بن الخطاب گفت: خدمت رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيدم وبا من کتابى بود که از بعضى از اهل کتاب گرفته بودم، پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود، والذى نفسى بيده لو ان موسى کان حيا اليوم ما وسعه الا ان يتبعنى يعنى: سوگند به آن که جانم به دست او است، اگر موسى امروز زنده بود، جز اينکه متابعت مرا نمايد وظيفه نداشت. وچه نيکو است اين شعر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وانى وان کنت ابن آدم صوره |  | فلى فيه معنى شاهد بابوتى |

فهرست مطالب

[مقدمه ناشر 3](#_Toc481398604)

[پيشگفتار 4](#_Toc481398605)

[توجيه 1 8](#_Toc481398606)

[توجيه 2 13](#_Toc481398607)

[توجيه 3 15](#_Toc481398608)

[توجيه 3 22](#_Toc481398609)

[توجيه 4 25](#_Toc481398610)

[توجيه 5 26](#_Toc481398611)

[سخنى ديگر 30](#_Toc481398612)

[پي نوشت ها 40](#_Toc481398613)